

«داستانهای عبرت انگیز» و مقدمه سروانتس

ترجمه اسماعیل فلزی

۱۱۵ «داستانهای عبرت انگیز» در سال ۱۶۱۳ یعنی سه سال پیش از درگذشت سروانتس منتشر شدند و در شکل گیری شهرت ادبی او در میان نویسندگان روزگارش مؤثر واقع گشتند. این داستانهای قهرمانی انباشته از اصطلاحات و شوخ طبعی های عامیانه اند و شخصیت پردازیهای بارز آنها نشان می دهد که او تا چه حد با گفتار و رفتار و روانشناسی مردم زمان خود آشنا بوده است. در این مجموعه که از ۱۲ داستان تشکیل شده است، داستانهایی از جمله ازدواج رندانه را می خوانید که حکایتی بدبینانه از زندگی مردم اسپانیاست با بیانی واقعگرا و طنزی گزنده؛ یا کولی کوچک که داستانی عاشقانه درباره دختری شاداب و سرزنده است که نظیرش را در شاهکارهای گوته و ویکتور هوگو می بینیم؛ و یا گفتگوی سگها که به زعم بعضی از منتقدان از بهترین داستانهای کوتاهی است که تا کنون در تاریخ ادبیات نوشته شده است. مقدمه سروانتس را بر این مجموعه «داستانهای عبرت انگیز» بخوانید:

«خواننده گرامی، ای کاش می شد از نوشتن این مقدمه صرف نظر کنم. چون نگارش مقدمه کتاب دن کیشوت سرانجام چندان خوشی نداشت

که بخواهم در اینجا نیز به چنان سرنوشتی گرفتار آیم. تقصیر بر گردن یکی از دوستان است، یکی از دوستان بسیاری که در زندگی بیشتر به دلیل خلق و خو تا بنوعی به دست آورده‌ام. این دوست می‌توانست از آنجا که دن خوان دوخوارگی محبوب تصویرم رابه او داده بود، طبق عادت مرسوم زمان آن را بر جلد کتاب نقر کند. بدین گونه او می‌توانست حس جاه‌طلبی مرا و خواست بسیاری از کسان را که مایل بودند چهره و شمایل شخصی را بشناسند که جسارت آن را دارد با این همه آثار خلاق در برابر انظار مردم به بازار دنیا بشتابد، خوشنود سازد و می‌توانست در پای تصویرم بنویسد: «شخصی که در اینجا می‌بینید با سیمای عقاب گونه، موی شاه بلوطی، پیشانی صاف و بی چروک، چشمان شاد، بینی فوزدار لیکن متناسب، ریش نقره‌ای که کمتر از بیست سال قبل طلایی بود، سبیل بزرگ، دهان کوچک، دندان‌هایی که ارزش توصیف ندارند (چون تنها شش تایش مانده که در وضع بد و محل بدتری هستند و حتی دو تایشان هم مقابل هم نیستند)، قد و قامتی متوسط، چهره‌ای گشاده که بیشتر نورانی است تا تیره، شانه‌های تا حدودی خمیده، پاهایی که چابکی چندانی ندارند؛ این فرد عرض به حضورتان، همان مؤلف گالاتا، دن کیشوت مانث، سفر به پاریس یادآور سزار کاپورال پروسینو^۱ و سایر آثاری است که سرگردان و بی‌صاحب، شاید حتی بدون ذکر نام مؤلف در دنیا پراکنده‌اند.

غالباً او را میگل دوسروانتس ساودرامی نامند. سال‌ها سرباز بود و مدت پنج سال و نیم اسیر شد که طی آن صبر به هنگام مصیبت را آموخت. در نبرد دریایی لپانتو^۲ دست چپش را بر اثر شلیک گلوله یک عرب از دست داد. زخم آن هر چند زشت باشد به دیده اوزیاست چون در به یادماندنی‌ترین و والاترین ایام قرن گذشته این زخم بدورسید و آیندگان نیز هنگام خدمت زیر پرچم فاتح پسر تندر جنگ، چارلز پنجم که خاطره‌اش گرمی باد، نمی‌توانند امیدوار به دریافت زخم مشابهی باشند. و اگر مسائل دیگر غیر از آنهایی که گفتم برای این دوست که از او گله دارم پیش نیامده بود، می‌توانستم برای خود یک دوچین تصدیق‌نامه بگیرم و در خفا از آن سخن به میان آورم و از این راه نامم را در عالم پراکنده سازم و بنوعی رابه کرسی بنشاثم. لیکن بیهوده است اگر گمان کنیم چنین تعریف‌هایی به درستی بیانگر حقیقتند، به این دلیل که نه تحسین و نه توهین ارزش دقیق و مشخصی ندارند.

لیکن از آنجا که این فرصت سپری شده و من بدون عکس گرفتار مانده‌ام، باید به گفتار خود متوسل شوم که با وجود همه نارسایی‌ها، در بیان حقایق بی‌پرده‌ای که حتی وقتی به اشاره

بیان شوند خود آشکار هستند؛ در مانده نخواهد ماند. پس من یک بار دیگر به شما ای خواننده مهربان، اطمینان می‌دهم که نمی‌توانید به هیچ رو در میان داستان‌هایی که عرضه می‌کنم نکته‌زشتی پیدا کنید، چون پا و سرور و ده یا چیزی مثل آن ندارند. منظورم این است که داستان‌های عاشقانه‌ای که در آن می‌یابید آن قدر ساختگی، حساب شده و متناسب اخلاق مسیحیت اند که نمی‌توانند نزد کسی که آنها را در هوشیاری یابی هوشی می‌خواند مایه تحریک افکار تولید شوند. من آنها را «عبرت انگیز» نامیده‌ام، چون اگر به درستی اندیشه کنید هیچ یک از آنها نیست که معنای سودمندی دربر نداشته باشد، و اگر هراسی از به درازا کشیدن مطلب نداشتیم، احتمالاً می‌شد به شما نشان دهیم که چه میوه‌های خوش طعم و سالمی را می‌توان از کل آنها یا هر

۱۱۷

پس من یک بار دیگر به شما ای خواننده مهربان، اطمینان می‌دهم که نمی‌توانید به هیچ رو در میان داستان‌هایی که عرضه می‌کنم نکته‌زشتی پیدا کنید، چون پا و سرور و ده یا چیزی مثل آن ندارند. منظورم این است که داستان‌های عاشقانه‌ای که در آن می‌یابید آن قدر ساختگی، حساب شده و متناسب اخلاق مسیحیت اند که نمی‌توانند نزد کسی که آنها را در هوشیاری یابی هوشی می‌خواند مایه تحریک افکار تولید شوند. من آنها را «عبرت انگیز» نامیده‌ام، چون اگر به درستی اندیشه کنید هیچ یک از آنها نیست که معنای سودمندی دربر نداشته باشد، و اگر هراسی از به درازا کشیدن مطلب نداشتیم، احتمالاً می‌شد به شما نشان دهیم که چه میوه‌های خوش طعم و سالمی را می‌توان از کل آنها یا هر کدام به تنهایی به دست آورد.

کدام به تنهایی به دست آورد.

هدف من آن است تا در بازار کالای کشورمان میزبازی‌ای قرار دهیم که هر کس بتواند بدون متوجه ساختن خطری برای جسم یا روحش خود را در کنار آن سرگرم کند. چون تفریحات معصومانه بیشتر مفیدند تا مضر. علت این است که مردم نمی‌توانند همه اوقات خود را در کلیسا سپری کنند یا همواره عبادت به جای آورند، یا پیوسته مشغول کار باشند، هر چند در انجام آن قابل باشند. ساعاتی برای تفریح لازم است تا روان فرسوده بیارامد. به همین منظور ردیفی از درختان می‌کارند، چشمه‌سارها را می‌جویند، زمین‌های پر شیب را هموار می‌کنند و باغ‌ها را به کوشش می‌پیرایند. لیکن باید جسارت و ورزیده نکته‌ای را فاش کنم و آن اینکه



دن کیشوت، تراوتوره دومین پر (۱۸۷۹-۱۸۰۸)

اگر بنا به اتفاق این گونه جلوه کند که خواندن این داستان‌ها می‌تواند کسی را ترغیب به انجام اعمال و افکار پلیدی نماید، ترجیح می‌دهم به جای عرضه آن به اجتماع دستی که آنها را نوشته است قطع نمایم. من به سنی رسیده‌ام که شایسته‌ام نیست زندگی باقی را خردبینگارم، چون از شصت و چهار سالگی در گذشته‌ام. نبوغم هر چه بیشتر در این مسیر به کار گرفته شده و ذهنم مرادین راه ترغیب نموده است. زیرا اینک می‌دانم نخستین کسی هستم که به زبان کاستیلی داستان نوشته است. چون بسیاری از داستان‌هایی که به زبان اسپانیایی اند و به چاپ رسیده‌اند، همگی از زبان‌های خارجی ترجمه گشته‌اند. لیکن اینها را من نوشته‌ام بی آنکه تقلید کرده یا از کسی دزدیده باشم. نبوغم آنها را ساخته، قلمم بدان‌ها زندگی بخشیده و در آغوش چاپ و تکثیر پرورش یافته‌اند. پس از اینها اگر عمری باشد کتاب رنج‌های پرسپلس را به شما عرضه خواهم کرد. کتابی که داعیه رقابت با هلیودوروس^۵ دارد. البته اگر مؤلف به دلیل بی‌پروایی خود مجبور نشود دست‌هایش را به سر برگیرد و به گوشه‌ای بگریزد. لیکن در ابتدا به زودی ادامه اعمال دن کیشوت و شوخ طبعی‌های سانچوپانزا و سپس هفته‌ها در بوستان را خواهید دید.

به دلیل کاستی قوانین عهدی جاه‌طلبانه است. اما چه کسی می‌تواند جاه‌طلبی‌های سرکش خود را مهار کند؟ تمنای منم بدانید چون آن قدر جسارت داشته‌ام که این داستان‌ها را به کنت بزرگ لمون^۶ تقدیم کنم، پس می‌بایست مشتمل بر رازهای پنهانی باشند که بر شایستگی آنها بیفزاید.

دیگر بس است. باشد که خدا پناهت گردد و به من شکیبایی تحمل همه دشنام‌هایی را که برخی از فضیلاهای خشک و عیب‌جو درباره‌ام خواهند گفت، بدهد، بدرود. ♦ ♦ ♦

1. Don Juan de Jauregui
2. César Caporal Perusino
3. Lepanto
4. Castilian
5. Heliodorus
6. Lemon



پروشکاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجمع علوم انسانی